

جلسه پانزدهم اعتقادات

«امامت - شرایط ولایت خاص الخاص»

۱- اقسام ولایت

«بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله و الصلاة و السلام على رسول الله و على آله آل الله، لا سيما على بقية الله روحى و أرواح العالمين لتراب مقدمه الفداء و اللعنة الدائمة على أعدائهم أجمعين من الآن إلى قيام يوم الدين»

اعوذ بالله من الشيطان الرجيم «إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَ رَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَ يُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَ هُمْ رَاكِعُونَ»^۱

۱ - سوره مائده، آیه ۵۵.

در هفته گذشته درباره ولایت، ولایت امام و اوصیاء پیغمبر اکرم صلی الله علیه وآله عرایضی عرض شد. به طور کلی ولایت بر سه قسم تقسیم می شود: ولایت عام، ولایت خاص و ولایت خاص الخاص.

۲- ولایت عام

ولایت عام هر مؤمنی بر مؤمن دیگر ولایت دارد. در آن آیه شریفه می فرماید: «وَالْمُؤْمِنُونَ وَالْمُؤْمِنَاتُ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ يَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ»^۲ و یا پدر به فرزندانش تا

۲ - سوره توبه، آیه ۷۱.

به حدّ بلوغ نرسیده‌اند ولایت دارد این را ولایت عام به آن می‌گویند، یک ولایت مختصری است در مسائل مخصوصی همه هم دارند هر پدری به فرزندش، هر مؤمنی به مؤمن دیگر و خلاصه پیغمبر اکرم صلی الله علیه وآله فرمود: «كُلُّكُمْ رَاعٍ وَ كَلُّكُمْ مَسْئُولٌ عَنْ رَعِيَّتِهِ»^۳.

۳- ولایت خاص

یک ولایت خاص است که فقیه با آن شرایطی که درباره‌ی آن گفته شده: «مَنْ كَانَ مِنَ الْفُقَهَاءِ صَائِنًا لِنَفْسِهِ حَافِظًا لِدِينِهِ

۳ - إرشاد القلوب، ج ۱، ص ۱۸۴.

مُخَالَفًا عَلَى هَوَاهُ مُطِيعًا لِأَمْرِ مَوْلَاهُ»^۴ فقیهی که مراحل تزکیه
نفس را گذرانده باشد و پاک باشد، مخالف خواسته‌های
دلش باشد، خودنگهدار باشد در مقابل کارهایی که نباید
بکند، حافظ دین باشد نه خودش صدمه به دین بزند، مطیع
امر الهی باشد. این گونه فقیهی ولایت خاص دارد به مناسبت
اینکه افراد خاصی این ولایت را پیدا می‌کنند، از این جهت
ولایت خاص به آن می‌گویند.

۴ - وسائل الشیعه، ج ۲۰، ص ۱۶، باب ۴ از ابواب صفات قاضی، ح ۳۳.

۴- ولایت خاص الخاص

ولایت خاص الخاص مال چهارده معصوم و یا مربوط به ائمه اطهار علیهم السّلام است، زیرا آن ها همان ولایتی را که خدای تعالی بر خلق دارد همان ولایت تکوینی و تشریعی را آن ها هم دارند.

۵- شرایط ولایت خاص الخاص

بحثمان درباره‌ی فعلاً ولایت خاص الخاص است، آن ولایتی که با یک شرایطی متوجّه یک انسان می‌شود.

شرط اوّل این ولایت عصمت از جهل است، یعنی از چیزی که باید بدانند آن عده از افراد می‌دانند، چون انسان وقتی که می‌خواهد یک ولایتِ کُلّی پیدا بکند باید حتماً مصالح را، مفسد هر چیزی را متوجّه باشد. مثلاً نمی‌شود امام عصر ارواحناده ظاهر بشوند و دنیا را بخواهند پُر از عدل و داد بکنند و خیلی مسائل برایشان نامعلوم باشد؛ نمی‌شود در روایات هست که اگر یک حاکمی در یک مملکتی حکومت کند در اثر جهل و یا در اثر سُستی یک پُلی در اقصی نقطه آن مملکت خراب باشد و پای بُزی در آن پل فرو برود و بشکند این حاکم مسئول است؛ حالا اگر در یک کوهی زمین شاید

شش میلیارد جمعیت، هفت میلیارد جمعیت با همه‌ی
مسائلی که دارند اگر به یک نفری از این‌ها بی‌عدالتی بشود و
ظلم بشود و یا بی‌توجهی بشود طبعاً آن زمامدار مسئول خواهد
بود. زمامداری که می‌خواهد تمام کروی زمین را تحت
حاکمیت خودش در بیاورد، همه‌ی مردم باید در کنار قوانین
و دستورات و احاطه‌ی علمی او زیر سایه‌ی عدالت حرکت
کنند. این چنین شخصی نمی‌شود جاهل بود، ولو به نقطه‌ی
کوچکی از لااقل کروی زمین، نمی‌شود باشد چون اگر آمد
فرض کنید حضرت بقیه الله ارواحنافداه در مکه یا در کوفه
نشست و حکومت کرد در آن اقصی نقاط مثل مثلاً آمریکا،

کانادا یک ظلمی به یک شخصی می‌شود و این امام بی‌اطلاع است و در تمام جاها ممکن است همین ظلم‌ها بشود، مثل الآن در گوشه و کنار همین مملکت ممکن است بعضی از مدیران، بعضی از کارمندان، بعضی از افراد دست در کار دولت رشوه بگیرند، ظلم‌هایی به افراد خاص بکنند و زمامدار مملکت اطلاع نداشته باشد این عذر دارد می‌گوید: من نمی‌دانستم، اطلاع نداشتم که یک چنین ظلمی به یک فردی شد. این معذور است پیش خدا. اما خدای تعالی وقتی که خودش یک حاکمی را در کروی زمین می‌خواهد مستقر بکند و می‌خواهد عدالت را برقرار بکند و می‌خواهد «يَمْلَأُ الْأَرْضَ

قِسْطاً وَ عَدْلًا» این مسئله را پیاده نکند نمی‌شود که مثلاً ایشان جاهل باشد و نداند که به چه کسی ظلم می‌شود و به چه کسی عدالت انجام می‌شود نمی‌شود همچنین چیزی، پس ببینید که بدیهی است و واضح است که باید امام معصومی که کروی زمین را می‌خواهد به اصطلاح بگرداند و پُر از عدل و داد بکند باید حتماً معصوم از جهل باشد یعنی هیچ چیزی برایش نامعلوم نباشد، همه چیز برایش معلوم باشد. ما در انقلاب‌ها دیدیم، افرادی هستند این‌ها دلشان پُر از کینه است از این انقلاب، اما انقلابی است که فراگیر شده، حاکم شده، می‌آیند اظهار محبت می‌کنند، انقلابی خودشان

را نشان می‌دهند حتی پُست و مقامی هم می‌گیرند و به اصطلاح ما نفوذی می‌شوند و ممکن است که کار را خراب کنند. اگر امام آن امام معصومی که می‌خواهد در رأس کار آن هم بر کروی زمین حکومت کند اگر قلب این‌ها را، از دل این‌ها اطلاع نداشته باشد، طبعاً سرش زیاد کلاه می‌رود، همین طوری که سر همین انقلاب خودمان کلاه رفت، خیلی افراد پیدا شدند سر جمهوری اسلامی را، هفتاد و چند نفر را از مسئولین یک جا کشتند و یا مثلاً مرکز دفتر ریاست جمهوری را مرحوم آقای رجایی و آقای باهنر را کشتند. ببینید این‌ها را ما اطلاع نداشتیم که این شخصی که بمب گذاشته

آنجا او از نزدیکان خودش را معرفی کرده در دلش چه می‌گذرد
آنقدر بی‌انصاف است که هفتاد و دو نفر را یکجا می‌کشد و
فرار می‌کند. آن کسی که می‌خواهد تمام کوهی زمین را تحت
عدالت بیاورد، باید از دل‌های مردم هم اطلاع داشته باشد.
این آقای که آمده در مقابل انسان ایستاده اظهار محبت
می‌کند، خودش را انقلابی نشان می‌دهد، خودش را یک مؤمن
واقعی نشان می‌دهد آیا واقعاً انقلابی و مؤمن است یا نه؟

ببیند پس ما قدم به قدم داریم شرایط یک رهبر کوهی زمین را
که می‌خواهد عدالت را پیاده کند به آن می‌رسیم. اول: باید به
حالات مردم کاملاً در سراسر کوهی زمین اطلاع داشته باشد،

دوم: از قلوب مردم اطلاع داشته باشد، سوم: افرادی هستند
الآن پاک‌اند، الآن بسیار خوب هستند، اما ممکن است در
آینده کار را خراب کنند، یعنی فکرشان عوض بشود،
وضعشان عوض بشود، یعنی طوری باشند امروز مؤمن، بلعم
باعورا همین طور بود، مؤمن بود، با خدا بود، متدین بود و
خیلی افراد این طوری بودند، آدم‌های خوبی بودند؛ آن کسی
که می‌خواهد یک انقلابی مثل انقلاب حضرت ولی عصر
ارواح‌نافداه بر پا کند آن شخص باید از آینده حالات افراد هم
اطلاع داشته باشد، پس سوم، از آینده حالات مردم هم باید
اطلاع داشته باشد. ببینید معنای واقعی این سه شرط این

است که معصوم از جهل باشد مطلقاً! هیچ چیز برایش، چون
مهم‌ترین چیزها همین سه چیز است، که در کجا، در فلان
قریه، در فلان ده، فلان فرض کنید که کدخدا یا شورا یا مثلاً
بخشدار یا شهردار دارد ظلم می‌کند به مردم این را باید بداند،
باید از قلوب مردم همین الآن اطلاع داشته باشد، باید از آینده
مردم هم اطلاع داشته باشد هر یک از این‌ها را اطلاع نداشته
باشد سرش کلاه می‌رود.

۶- لزوم وجود رهبر معصوم در همه ادیان

نمی‌تواند آن طوری که لازم است در ضمن اینکه ائمه اطهار علیهم‌السلام به ما وعده کردند نه به اسلام تنها، همه‌ی ادیان گفته‌اند در آخر الزمان دنیا تحت فرمان حکومت یک فرد این چنینی واقع می‌شود پس باید یک فرد معصوم از جهل باشد، معصوم از گناه و اشتباه باشد، باید خودپرست و خودخواه نباشد که همه‌ی منافع را برای خودش بخواهد و برای خودش جمع بکند روی این حساب باید امام معصوم از جهل باشد.

۷- همه ائمه علیهم السلام معصوم از جهل بودند

اینکه ما می‌گوییم: معصوم از جهل، یک حرف تازه‌ای نیست ولو اینکه علماء در گذشته بیان نکرده‌اند، و بعضی می‌گویند این از کلمات تو است ولی نه این یک مطلب عقلی است، اگر امام معصوم می‌خواهد حاکم بر مردم باشد باید این‌ها را بداند.

علی ابن ابیطالب علیه‌السلام هم می‌دانست، علی ابن ابیطالب علیه‌السلام می‌دانست ولی با آن مردمی که این‌ها اهل دغلی بودند، اکثریت آن‌ها این طور بودند که علی علیه‌السلام به همان اصحاب‌شان می‌فرمودند: «یا أَشْبَاهَ

الرِّجَالِ»^۵ ای شبیه مردها! یعنی شما مرد نیستید، شما عاطفه ندارید، شما کسانی هستید که به عهدتان وفا نمی‌کنید، پس از دل آن‌ها اطلاع داشت که به آن‌ها می‌فرمود: «یا أَشْبَاهَ الرِّجَالِ» از آینده‌شان اطلاع داشت که این‌ها جزو خوارج می‌شوند و چه بلاهایی سر علی ابن ابیطالب علیه‌السلام و مسلمان‌ها در می‌آورند که آن‌ها را لعنت می‌کرد، از همه‌ی این‌ها اطلاع داشت ولی مردم اطلاع نداشتند، ائمه اطهار علیهم‌السلام یک‌یکشان اطلاع داشتند، هر سه مسئله را، یعنی از آینده‌ی مردم، از الآن مردم، از بی‌عدالتی‌هایی که در

۵ - نهج البلاغه، خطبه ۲۷.

گوشه و کنار ممکن بود در حکومت اسلامی واقع بشود، از همه‌ی این‌ها اطلاع داشت و باید یک کسی که یک چنین اطلاعی داشته و دارد، این شخص حاکم بر سر مردم باشد و معنی عصمت از جهل همین است. ما اسمش را نمی‌گوییم به آن عصمت از جهل؛ امّا عملاً ما هر کجا که باشیم باید حتماً سلام که می‌کنیم حضرت آنجا وجود داشته باشد، بشنود تا بگوییم: «السَّلامُ عَلَیْکَ أَیُّهَا النَّبِیُّ وَ رَحْمَهُ اللّٰهُ وَ بَرَکَاتُهُ» خطاب است دیگر، سلام بر تو ای پیغمبر، «السَّلامُ عَلَیْکَ یا دَاعِی اللّٰهُ وَ رَبَّانِی آیاتِهِ».

پس بنابراین ما از همان قدم اول که در این آیه‌ی شریفه که خیلی بحث دارد الآن حدود دو سه هفته است، شاید چهار هفته است دارم درباره‌ی این آیه صحبت می‌کنم، خدا ولی شماست و کاملاً می‌بینیم که خدا همه‌ی این سه شرط را دارد یعنی هم از آینده اطلاع دارد، هم از قلوب مردم اطلاع دارد، هم اینکه از هر جای عالم «وَمَا تَشْقُطُ مِنْ وَرَقَةٍ إِلَّا يَعْلَمُهَا وَلَا حَبَّةٌ فِي ظُلُمَاتِ الْأَرْضِ وَلَا رَظَبٍ وَلَا يَابِسٍ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُبِينٍ»^۶ این مال خدا، پیغمبر هم گفتیم که از همه چیز به عنوان معلوماتی که خدا به او داده اطلاع دارد، «وَأَوْدَعْتُهُ عِلْمَ مَا كَانَ

۶ - سوره انعام، آیه ۵۹.

وَمَا يَكُونُ إِلَّا أَنْقِضَاءِ خَلْقِكَ»^۷ و درباره‌ی ائمه هم که گفتیم:
امام مبین آن کسی است که همه می‌بینند که امام است،
همه می‌بینند که همه چیز را می‌داند، همه می‌بینند که به
همه‌ی خوبی‌ها مردم را هدایت می‌کند و از قلوب مردم هم
اطلاع دارد. پس بنابراین یکی از شرایط مهم آن مؤمنینی که،
خوب دقت کنید، «يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَ يُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ»^۸
این است که معصوم از جهل باشند و همه چیز را بدانند و
این دوازده امام ما یک یکشان با تعیین خدا و پیغمبر و با
تعیین یک یک از خوبان و پاکان این‌ها هم این‌طورند، این‌ها

۷ - مفاتیح الجنان، دعای ندبه.

۸ - سوره مائده، آیه ۵۵.

این گونه‌اند. پس معنی امام تنها این نیست که سایه نداشته باشد آخر ما می‌گوییم اگر امام را صبر می‌کنیم در آفتاب اگر راه رفت سایه نداشت این امام است! یا مثلاً اگر فرض بفرمایید خیلی چیزها گفتند یک کسی اگر در تاریکی نشسته بود نورانی بود معلوم است! امام است این‌ها نیست. امام عالم به ماسوی الله است و این ماسوی الله را شما بدانید.

۸- رابطه علم خدا با علم امام علیه السلام

بینید خدا عالم به همه چیز هست این برو و برگرد ندارد و جزء اعتقادات ما است، اگر بگوییم اینکه یک سر سوزنی

چیزی در عالم ممکن است باشد که خدا به آن علم نداشته باشد کافریم، نجسیم حتّی، پس در آن جا بحثی ما نداریم، کسی که خدا را شناخت و قبول داشت این را باید حتماً قبول داشته باشد.

خدای تعالی علمش را تنزّل می‌دهد، خوب دقّت کنید، همان بحث نزول قرآن است، اگر این بحث نزول قرآن را خوب بلد شده باشید این‌ها را خوب بلد هستید، خدای تعالی علمش را تنزّل می‌دهد و در قالب ممکن، عکسی از علمش قرار می‌دهد، به همین سادگی که من می‌گویم یاد بگیرید، نه به آنچه که فلاسفه گفتند و خودشان هم درست متوجّه

نشدند و به همین دلیل فلاسفه مهمّ در بحث خداشناسی در
همین مورد اتفاقاً با هم داد و فریاد دارند. خدا رحمت کند
مرحوم آیت الله کمپانی به اصطلاح جزء فلاسفه‌ی مَشّاء بود و
مرحوم آسید احمد کربلایی جزء فلاسفه اشراق بود حالا من
تحت همین عنوان می‌گویم که یک وقتی به ایشان توهین
نشود. در یک کتابی که الآن اتفاقاً بعد از انقلاب چاپ شده
قبلاً چاپش از نظر خواص ممنوع بود خودشان رونویسی
می‌کردند؛ نامه‌نگاری می‌کنند با هم و آخر کلام، آخر
کلامشان، هر دوی‌شان فلیسوفند، هر دوی‌شان در معارف در
درجه‌ی اعلاء که هر کدام، شاگردهایی دارند که شاگردانشان

از علماء بسیار بزرگند، اگر من شاگردهای این دو نفر را برای شما اسم ببرم تعجب می‌کنید، اواخر به همدیگر جسارت می‌کنند، آن می‌گوید: تو کوری و حقیقت را درک نکردی و این حقایق به امثال تو نرسیده، در آخر همان کتاب همه‌ی این‌ها را نوشته‌اند و همه‌ی آن هم درباره‌ی همین مسئله است!

شما با سادگی ان شاء الله بفهمید مطلب را، هیچ بحثی هم ندارد خیلی هم ساده است و آن اینکه یک مثال می‌زنم: در آینه شما بایستده‌اید عکستان این طرف افتاده، تمام خصوصیات شما را این عکس نشان می‌دهد، حتی اگر

مگسی روی پیشانیتان راه برود آنجا هست، امّا آن ناپایدار و شما که اینجا ایستاده‌اید پایدار، این به مجرّد اینکه شیشه شکست و شما یا رویتان را از آن آینه بردارید آن عکس دیگر نیست. پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و ائمه اطهار علیهم السّلام و همه‌ی موجودات عالم به مجرّد خدای تعالی اراده‌اش را از روی این‌ها بردارد که باشند نیستند، اراده‌اش را بردارد باشند؛ یعنی اراده بکند که نباشند نیستند و علم این‌ها، این طوری بدانید علم این‌ها هم همین طور است. یعنی به مجرّدی که خدا بخواهد پیغمبر جاهل محض باشد جاهل محض می‌شود و بخواهد علم همه‌ی چیزها را

داشته باشد علم همه‌ی چیزها را دارد و هیچ هم منافاتی ندارد که همه‌ی علم الهی را که به صورت معلوم، خوب دقت کنید، به صورت معلوم در قلب پیغمبر باشد حالا همه‌ی علم الهی که من عرض می‌کنم علم به مخلوقات منظور من است، «وَمَا تَسْقُطُ مِنْ وَرَقَةٍ إِلَّا يَعْلَمُهَا وَلَا حَبَّةٌ فِي ظُلُمَاتِ الْأَرْضِ وَلَا رَطْبٍ وَلَا يَابِسٍ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُبِينٍ»^۹ کتاب مبین هم منظور قلب مقدس پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله ممکن است باشد، ممکن است آن کتابی باشد که در نزد علی ابن ابیطالب علیه السلام بوده و بعد حالا در نزد امام زمان است و

۹ - سوره انعام، آیه ۵۹.

یا کتاب مبین هر چه که می خواهد باشد بالاخره در یک چیز دیگری غیر از علم پروردگار هست. خیلی هم ساده دارد بیان می کند.

۹- طریقه انتقال علم پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به سایر

ائمه اطهار علیهم السلام

آن وقت این علم، این علم نه اینکه منتقل بشود از پیغمبر به علی ابن ابیطالب علیه السلام که علی قبلش نداشته و وقتی که پیغمبر فوت کرد، وفات کرد پیدا کرده، این هم غلط است. در همان لحظه ای که خدا به او داد در رتبه ی بعد به علی ابن

ابطال علیه السلام داده، عیناً مثل، مثلاً فرض کنید شما چهارده تا شمع اینجا گذاشته‌اید یک شمع را یکی می‌آید روشن می‌کند بقیه را همه را در اسرع وقت از آن روشن می‌کند همه‌شان نه از آن شمع اولی آن آتش کم می‌شود، نه آن شمع آخری آتش کمتر از آن شمع اولی است، همه روشن، همه دارای همان معلوماتی که خدا به این‌ها داد، شما دوازده تا، چهارده تا آینه بگذارید خودتان وسطش بایستید همه‌ی این آینه‌ها سیمای شما را نشان می‌دهد، همه‌شان همان خصوصیات که شما دارید آن‌ها هم دارند منتها با این فرق که اصل شما هستید، اصل بدن شما است و آن‌ها همه فرزند و

از بین رفتنی هستند ولی اگر شما از بین نروید آن‌ها هم از بین نمی‌روند، بقاءشان به بقای شما است.

۱۰- ائمه اطهار علیهم السلام واسطه بین خدا و خلقند

آنچه که پیغمبر و ائمه‌ی علیهم‌السلام می‌دانند و باید هم بدانند و اگر ندانند کوهی زمین را نمی‌توانند نگه‌دارند و اگر ائمه اطهار علیهم‌السلام نباشند «لَسَاخَتْ الْأَرْضُ بِأَهْلِهَا».

حالا می‌گویید چرا خدا خودش نگه نمی‌دارد؟ خدای تعالی سنخیتی با مخلوقش با کلّ مخلوقش ندارد، یک سنخیتی باید باشد، ببینید یک مثال می‌زنم آب و آتش با هم هیچ

سنخیت ندارند، حالا ما می‌خواهیم این آب را گرمش کنیم، یعنی از حرارت آتش وارد کنیم به آب، وارد کنیم، یک چیزی که دو طرفی باشد، از یک طرف آتش را بتواند تحمل کند، از یک طرف هم آب را بتواند تحمل کند این وسط می‌گذاریم، باید هم باشد، شما نمی‌توانید بگویید نباشد، باید باشد. او حرارت را می‌گیرد منتقل می‌کند به آب، خدا با مخلوق اصلاً بین این‌ها و بین علم خدا و مخلوق خیلی بالاتر از آب و آتش است، نمی‌خواهم توهین بکنم به خدای تعالی و تشبیه بکنم به آتش، حالا یک تشبیه است. خیلی فاصله دارد. اینجا خود خدا باید یک موجودی که یک بُعدش خدا باشد، یک بُعدش

بشر باشد در تمام زمان‌ها هم باید باشد؛ یعنی اوّل چیزی که خدا خلق کرده او بوده، شما بگویید حالا یک مدّتی ما هم بودیم، خدا هم بود ما از خدا استفاده می‌کردیم، حالا این واسطه نبود می‌گوییم می‌خندیم به شما، اگر این واسطه نبود همیشه نباشد، اوّل چیزی که خدا خلق کرده این واسطه‌ها بوده، بلا تشبیه این دیگرها بوده تا بتواند از این نور الهی، از این اراده‌ی الهی، از خلقت الهی، از رزاقیت الهی به بشر استفاده برساند. خدای یک موجودی را خلق کرده یک بُعدش البتّه صددرصد مخلوق است، ولی یک بُعدش با خدا تناسب دارد، تمام صفات الهی در وجود او هست، تمام

خصوصیات و قدرت الهی در او هست، یک بُعدش این طوری است، یک بُعدش هم «بَشَرٌ مِثْلُكُمْ» صریح قرآن است، خدای تعالی که در آن آیه می فرماید: «قُلْ إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ مِثْلُكُمْ»، می خواهد همین را بگوید، «بَشَرٌ مِثْلُكُمْ»، یعنی با این بُعد، با این طرف توافق دارد، با این طرف یکی است، «مِثْلُكُمْ»، و یک بُعدش هم «يُوحَىٰ إِلَىٰ»^{۱۰} مثلاً با همان تشبیهی که عرض کردیم مثل این است که حرارت را می پذیرد و تحویل می دهد، «بِمِنْه رِزْقَ الْوَرَىٰ وَ بِوُجُودِهِ ثَبَّتِ الْأَرْضُ وَ

۱۰ - سوره کهف، آیه ۱۱۰.

السَّمَاءُ»^{۱۱}، «وَبِكُمْ فَتَحَ اللَّهُ وَبِكُمْ يَخْتِمُ وَبِكُمْ يَنْزِلُ الْغَيْثُ وَ
بِكُمْ يَمْسِكُ السَّمَاءُ أَنْ تَقَعَ عَلَى الْأَرْضِ»^{۱۲} در تمام زمان ها هم
باید باشد اگر یک وقتی قطع شد، اینکه می گویم: «لَوْ لَا
الْحُجَّةَ لَسَاخَتْ الْأَرْضُ»، معنایش همین است، اگر یک وقتی
قطع شد این واسطه، این دو موجود که تشبیه کردیم به آب و
آتش با هم نمی توانند، یا آب آتش را خاموش می کند یا آتش
آب را تبخیر می کند و از بین می برد، نمی توانند با هم
بلاواسطه باشند.

۱۱ - مفاتیح الجنان، زیارت آل یاسین.

۱۲ - مفاتیح الجنان، زیارت جامعه کبیره.

البته در خصوص پروردگار این استثناء است که خدا می‌تواند، قدرت دارد، می‌تواند با حرارت مثلاً با آن عطوفتش مستقیم همان کاری که، منتها باید همان کاری که به پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله کرده به همه‌ی مردم انجام بدهد، یعنی آن بُعد «إِنَّ هُوَ إِلَّا وَحْيَ يُوحَى»^{۱۳} در تمام موجودات حتی حیوانات باید انجام بدهد لذا نمی‌شود، خوب دقت می‌کنید؟ همان طوری که آتش اگر می‌خواهد آب را گرم بکند باید حتماً آب وارد یک فلزی بشود و این کار برخلاف خواسته‌ی پروردگار است، در دنیا که بخصوص خیلی،

۱۳ - سوره نجم، آیه ۴.

لازمه‌ی این کار این است که به اصطلاح پیغمبری قرار بدهد،
ائمه‌ای قرار بدهد، ائمه‌ای باشند، یک واسطه‌ای باشد، چرا؟
در دنیا خدا ما را آورده برای امتحان، اگر بنا بشود که همه‌ی
بدی‌ها و خوبی‌ها را به ما وحی بکند و ما مجبور به انجام
خوبی‌ها؛ چون در وحی گفتیم که انسان یک قاطعیّتی پیدا
می‌کند، یعنی قطعی می‌شود برایش که این کار از جانب خدا
است و مجبور هم است که انجام بدهد یعنی مجبور معرفتی،
مجبور عرفانی، هر که انجام بدهد آن وقت امتحانی باقی
نمی‌ماند، یعنی اختیاری باقی نمی‌ماند، یعنی ما اختیار
نداریم. همان طوری که پیغمبر معصوم بود ما هم معصومیم،

همان طوری که او معصوم از خطاء و اشتباه و از همه چیز بود
ما هم معصوم از خطا و اشتباه، نمی شود انسان مستقیم با
خدا رابطه‌ی آنچنانی که «إِنَّهُوَ إِلَّا وَحْدَى يَوْحَى» داشته باشد
و در عین حال گناه بکند، گناه نمی کند، اشتباه نمی کند،
باید حتّی معصوم از جهل هم باشد، خب بنابراین اصلاً
همه‌ی اوضاع به هم می ریزد، خدا می تواند این کار را بکند امّا
نمی کند.

چون «أَبَى اللَّهُ أَنْ يَجْرِيَ الْأُمُورَ إِلَّا بِأَسْبَابِهَا»^{۱۴} خدای تعالی اِباء
کرده، ابای واقعی کرده نه اینکه حالا مثلاً من گاهی اِباء

۱۴ - الکافی، ج ۱، ص ۱۸۳.

می‌کنم یک حرفی به شما بزنم و می‌توانم بزنم و باید بزنم نه،
نباید بزنم. ابای من یک ابای به اصطلاح حقیقی است، یک
ابایی است که باید من این اِباء را بکنم، این نخواستن را
انجام بدهم تا اینکه مردم بتوانند که امتحانشان را خوب
بدهند، اختیارشان برایشان محفوظ باشد و همه چیز برایشان
محفوظ باشد. نمی‌دانم خوب مسئله روشن شد یا نه، اگر
روشن شده باشد شما متوجه می‌شوید که در تمام زمان‌ها از
آن لحظه‌ای که خدا آغاز خلقت را شروع کرد، آغاز کرد خلقت
را تا روزی که «إِلَى انْقِضَاءِ خَلْقِكَ» که اگر انقضایی داشته
باشد خلق، باید حتماً یک واسطه‌ای باشد با این دلیل علمی

و عقلی که خدا به آن واسطه همه چیز را بدهد، آن واسطه هم
یک استعدادِ پذیرشِ آنچه که خدا می‌گوید، آنچه که خدا
می‌خواهد، همه‌ی این‌ها را پذیرش داشته باشد و به خلقی که
این‌ها آن استعداد را ندارند، آن وضع را ندارند عنایت بکند.
پس در تمام زمان‌ها امام لازم است و تنها و تنها مذهب شیعه
است که این معنای عقلی را، این حقیقت را، این واقعیت را
ترسیم کرده و اعتقاد دارد.

۱۱- لزوم وجود امام علیه السلام بعد از پیامبر اکرم صلی الله علیه

و آله

باز یک مطلبی را تکرار می‌کنم، چون احتمال می‌دهم بعضی‌ها ممکن است چرتی باشند، بعضی‌ها ممکن است که حواسشان اینجا نباشد باز عرض می‌کنم، ببینید خدای تعالی عالم به ماسوی الله است به همه چیز، یعنی علمش ذاتش است، خب علمش حقیقی است و باید این علم در اختیار مردم قرار بگیرد، چکار کند؟ انسان ذات خدا را که نمی‌تواند در اختیار بگیرد، در قلب خودش قرار بدهد، حلول می‌شود و خدا این کار را نمی‌کند و اصلاً محال است که این کار انجام بشود، پس او به اصطلاح در یک آیینه‌ای مثل یک

کسی که در یک آینه‌ای منعکس بشود در این قلب پیغمبر را
قرار می‌دهد آن علم نیست، علم او بیاید و در قلب پیغمبر
قرار بگیرد، بلکه معلومات است، آن عکس است، آن سایه
است، آن چیزی که به اصطلاح غیر از ذات مقدّس پروردگار
است، شبه او هست، او وارد می‌شود در قلب پیغمبر، پیغمبر
اکرم صلی الله علیه وآله عالم به ماسوی الله می‌شود و چون عالم
به ماسوی الله است و از یک بُعد بشر است با بشر هم صحبت
می‌شود و از علم الهی به او می‌رساند و این مسئله باید در
تمام زمان‌ها باشد، نمی‌شود بگوییم: پیغمبر رفت و دیگر
تمام شد! اگر تمام شد باید بشر هم تمام بشود، «لَوْ لَا الْحُجَّةُ

لَسَاخَتْ الْأَرْضُ»^{۱۵} اگر حجت نباشد دنیا اصلاً به هم می‌ریزد، یعنی همه چیز محو می‌شود، نابود می‌شود اگر خدای تعالی بخواهد به حال خودش بگذارد، بعد از پیغمبر علی ابن ابیطالب علیه‌السلام، بعد از علی ابن ابیطالب علیه‌السلام امام حسن علیه‌السلام، شما تاریخ در اختیارتان است، گفتار مردم زمان‌های گذشته در اختیارتان است، آیات قرآن در اختیارتان است، شما تحقیق کنید در آیات قرآن و سخنان به اصطلاح پیغمبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله، ائمه اطهار علیهم‌السلام شما ببینید کسی بهتر از علی در زمان

۱۵ - بحار الانوار، ج ۶۰، ص ۲۱۳.

خودش ممکن بوده باشد که این طوری باشد؟ که وحی از جانب خدا است یا از جانب آنچه که بر پیغمبر نازل شده، واسطه بشود به مردم برساند، همه‌ی خوبی‌ها را به مردم برساند، همه‌ی حقایق را به مردم برساند، رزق مردم را به مردم از جانب خدا بگیرد و برساند، خلقت را برساند، کسی را پیدا می‌کنید؟ مثلاً یک نفر بگوید شاید او باشد اصلاً وجود ندارد، در زمان امام مجتبی علیه‌السلام همین طور، در زمان سید الشهداء علیه‌السلام همین طور، همین طور می‌آید تا این زمان که وجود مقدّس حضرت بقیه‌الله ارواحنا فداه هست،

۱۲- واسطه‌های همیشگی بین خدا و خلق

می‌خواهم بگویم در اعتقادات شیعه هست که این مسئله هست، یعنی واسطه‌ای بین خدا و خلق همیشه ما معتقدیم و اینکه یک عده‌ای از متصوّفه هستند که می‌گویند: ائمه اطهار علیهم‌السلام آمدند ما را هدایت کنند، به حقیقت برسانند، وقتی که رسانند ما را به حقیقت دیگر ما به آن‌ها کاری نداریم! این از آن حرف‌های بسیار غلط است با این بیانی که عرض کردم. ما ائمه اطهار علیهم‌السلام را دائماً می‌خواهیم، همیشه ما مخلوقیم و خدای تعالی همیشه خالق، همیشه ما موجود موقتیم و خدای تعالی همیشه «لَمْ یَزَلْ» و همیشه دائمی بوده

و خواهد بود، این دو تا حرفی ندارد و اگر ما بخواهیم از خدا استفاده کنیم همیشه باید این واسطه باشد، دنیا فرقی نمی‌کند با آخرت، با بهشت، با همه جا. تنها ائمه اطهار علیهم‌السلام و پیغمبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله برای هدایت شرعی ما و تشریعی ما نیامده‌اند، برای همه چیز هستند، چرا وقتی که می‌گویید: «بِمَنْهِ رُزِقَ الْوَرَى» تنها رزق معنوی منظورتان نیست، رزق عادی هم همین طور است، چرا رازق آن‌ها را می‌گویید و خدای تعالی را بالاتر از همه می‌دانید؟ چرا اصلاً «احسن‌الخالقین» به خدا می‌گویید؟ بهترین خالق، معلوم است یک خالق دیگر هم است که او بهتر است، او

اصل است و این واسطه‌ها فرعند ولی خالقند، «رب الارباب»
چرا می‌گوییم؟ خدای تعالی ربّ اصلی است و این‌ها ربّ
واسطه‌ای‌اند و همین‌طور تمام صفات فعل پروردگار این
طوری است، پس بنابراین درباره‌ی امام همین اندازه فکر
می‌کنم کافی باشد حالا یکی دیگر هم البته دارد امام که آن‌ها
شرایطی مهمی نیست در مقابل این بحث علم و عصمت و
واسطه بودن بین خدا و خلق و حتماً هم باید این واسطه
وجود داشته باشد و در تمام مدّت عمر دنیا، غیر دنیا باید
این واسطه باشد، در روایات هم داریم، شما فکر نکنید من از
خودم می‌گویم! نه، در روایت داریم که اوّل کسی که قدم روی

کروی زمین گذاشت، این کروی زمین چون محدوده‌ی فکر و دیدِ ما هست، به ما همین جا را گفتند، اوّل کسی که پا روی کروی زمین گذاشت حُجّت بود و آخر کسی هم که پا از روی زمین بردارد حُجّت خواهد بود. حُجّت همین معنایش همین است که واسطه‌ی بین خدا و خلق، رابط بین خدا و خلق.

نه رابط در اینکه شکممان را پُر کنیم، گرسنه‌مان است بگوییم: مثلاً یا ابا عبدالله من را سیر کن، تشنه‌مان است بگوییم: یا ابا عبدالله ما را سیراب کن، این مربوط به آخرمان است، مربوط به آن به اصطلاح مرکب زیر پایمان است، مربوط به لباسمان است این‌ها را هم انجام می‌دهند امّا آنچه که

مربوط به روحمان است، آنچه که می‌خواهد از این آینه آن جمال پروردگار، واسطه شده که جمال پروردگار در دل ما، در قلب ما، در روح ما، منعکس بشود. صفات الهی در ما منعکس بشود، یا آن صفاتی که انسان را انسان می‌کند، آن صفات فعلی که انسان را به حقیقت می‌رساند، آنچه که به حقیقت باید ما نزدیک بشویم، این‌ها را این‌ها واسطه هستند و لذا ما درباره‌ی پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و ائمه اطهار علیهم السلام و حضرت زهرا سلام الله علیها معتقدیم که این‌ها واسطه‌های خدا هستند که آنچه خدای تعالی برای مخلوقش می‌خواهد و باید مخلوقش داشته باشند تا انسان بشوند، تا به

کمال برسند، این‌ها واسطه‌ی او هستند و با همان مثال‌هایی که عرض کردم همین طور هم باید شما معتقد باشید. و اگر اعتقاداتان غیر از این باشد یا افراط باشد یا تفریط، افراطش این است که بگوییم نه اینکه اصلاً خدایی در کار نیست و همین‌ها هستند همین چیز، تا بشویم علی‌اللهی! حسین‌اللهی! و امثال این‌ها، این غلط است و اگر گفتیم نه! همان طوری که بعضی از وهابی‌هایی که خب هم در شیعه بودند و هستند و هم در بین اهل سنت هستند که بگویند این‌ها هم عالمی بودند، دانشمندی بودند، مسائل و احکام دین را بلد بودند، همان طوری که یک فقیه بلد است! این‌ها

غلط است با این بحثی که عرض شد. این ولایت خاص
الخاص است که ائمه علیهم السّلام دارند این چهارده
معصوم.

۱۳- مشروح ولایت خاص

و اما ولایت خاص، یک مقداری در هفته‌ی گذشته عرض
کردم ولی مثل اینکه بعضی‌هایی که مخصوصاً دوست ندارند
یک وقتی بعضی از بزرگان در رأس کارشان باشند، یا مثلاً یک
ناهنجاری‌هایی در وضع مملکت دیدند و یک ناراحتی‌هایی
مشاهده کردند و همه چیز را به آن قیاس می‌کنند، این را

بدانید علی ابن ابیطالب علیه السلام فرمود: «لَا بُدَّ لِلنَّاسِ مِنْ
أَمِيرٍ»^{۱۶} حتماً نخواهید یا بخواهید، مجبورند مردم که یک
امیری داشته باشند، فرماندهی داشته باشند، چرا؟
برای انسجامشان، برای اینکه باید همه‌شان از یک قانون با
یک برنامه زندگی کنند؛ این خواسته‌ی علی ابن ابیطالب
علیه السلام است، خواسته‌ی علی ابن ابیطالب علیه السلام
هم خواسته‌ی خدا است، حرفی هم در آن نیست. «لَا بُدَّ
لِلنَّاسِ مِنْ أَمِيرٍ» روایاتی زیادی هم در همین خصوص داریم.
البته در گذشته‌ها برنامه نامنظم بود، یعنی یک شاهی خودش

۱۶ - نهج البلاغه، خطبه ۴۰.

را تحمیل می‌کرد به مردم، همین طور که در ممالک دیگر تحمیل می‌کند، اگر به اصطلاح با رأی مردم بوده مردم را پول می‌دادند، اظهار محبت به آنها می‌کردند، مسائلی بوجود می‌آورند که یک مرد فاسق و فاجری را می‌رفتند رأی می‌دادند که این امیر ما باشد. و در گذشته این طورها بوده و خودش با قلدری، خیلی از به اصطلاح سلاطین بودند، رؤسای جمهور بودند که با قلدری رفتند که مردم را مجبور کردند که باید ما بر شما فرماندار باشیم، فرمانده باشیم، کودتا کردند، امثال اینها و چون این طوری بوده این را بدانید مراجع تقلید دائماً بر قدرتشان می‌افزودند، یعنی اگر مثلاً ده تا مرجع، بیست تا

مرجع در قم هست، در شهرهای دیگر هست آن وقت من
خودم در زمان مرحوم آیت الله بروجردی بودم، آن وقت‌ها
مُنجسم می‌کردند، یعنی مراجعی که کمتر مقلّد داشتند
حذف می‌شدند یک مرجعِ اعلاّی پیدا می‌شد این به خاطر
این بودش که در مقابل شاه بتواند اقام باشد، بتواند بایستد.
من یادم هست خدا رحمت کند مرحوم آقای بروجردی را، یک
وقتی آمدند گفتند که تمام ممالک اطراف ایران همه تقسیم
اراضی کردند، همه مالکین را از بین بردند، ایشان یک جمله
به آن صدرالاشراف بود فرمودند؛ که همه‌ی ممالک اطراف هم
جمهوری هستند، تمام شد. رفتند به شاه گفتند، شاه هم

گفت جمعش کنید و تا ایشان زنده بود او این کارها را دیگر نکرد و کوشش می کردند اگر مثلاً یک مرجعی از دنیا می رفت تمام مراجع با آن هَظْم نفسی که داشتند در خود قم این جریان اتفاق افتاد بعد از مرحوم آقا سید ابوالحسن اصفهانی چهار تا مرجع بزرگ بودند به نام آیت الله حجت، آیت الله خوانساری، آیت الله صدر و آیت الله بروجردی، دیدند آیت الله بروجردی خوب مقلّدش بیشتر است، اینها همه عقب کشیدند خودشان را و مرجعیت را دادند به آقای بروجردی و همین طور زمان های بعد هم بوده است،

اما در وقتی که مثل الآن می‌توانند ولی فقیهی تعیین کنند،
شاهی در کار دیگر نیست، کسی که بشود با او، به عنوان دین
با او مخالفت کرد نیست؛ بلکه آن شخصی که در رأس است،
چه مرحوم امام باشد، چه الآن باشد آنکه در رأس است، آن
حقیقت مرجعیت است، حقیقت دین است، این جا دیگر
مرجعی نخواهند درست کنند که قوی باشد که با او درگیر
بشود هر وقت او خطا کرد این درست نیست، یک برنامه‌ی
بسیار صحیحی انجام شده که خیلی هم دقیق است حالا تا
چه اندازه عمل می‌شود یا نمی‌شود من کار ندارم ولی اصل
برنامه را من دارم می‌گویم، برنامه‌ی صحیحی انجام شده،

قوانین در مجلس شورای اسلامی رأی گرفته می‌شود و ارجاع داده می‌شود به مجلس به اصطلاح شورای نگهبان، چندتا مرجع تقلید با چند نفر قانون‌شناس این‌ها می‌نشینند این را بررسی می‌کنند یک وقت خلاف، مجلس شورای اسلامی رأی نداده باشد و بعد از آنجا تازه می‌روند پیش ولی فقیه، ببینید حسابی رسیدگی می‌شود، یعنی قانون این است و حالا عرض کردم نگوئید: فلان جا فلان طور شد، نه به ما مربوط نیست، این برنامه است، حالا با این وضع برمی‌گردد به مجلس شورای اسلامی.

مجلس شورای اسلامی چه هست؟ کی هست؟ اینکه اصل
است و حقیقتش این است که آن افرادی هستند که شماها
تعیینشان کردید، همه‌ی شصت میلیون جمعیت ایران که
نمی‌توانند بروند داخل مجلسی بنشینند با هم شورا بکنند
بینند این حکم آیا حکم الهی است یا حکم غیر الهی؟!
نمی‌توانند این کار را بکنند، هر کدام، هر دست‌های، هر
جمعیتی یک نماینده‌ای تعیین کرده‌اند، نماینده‌ای که مورد
اعتمادشان است، نماینده‌ای که حرف آن‌ها را بزند،
نماینده‌ای که هر چه آن‌ها می‌خواهند آنجا پیاده می‌کند،
این‌ها را تعیین کردند، آنجا می‌روند به نمایندگی از این‌ها

حرف می‌زنند و قانون تصویب می‌کنند. قانون هم آن‌ها تنها تصویب نمی‌کنند می‌رود به آخرین نقطه‌ای که می‌رسد ولی فقیه است و ما باید یک چنین چیزی را تأیید کنیم و یک چنین چیزی را تکمیلش کنیم.

اگر خدای نکرده یکی از این نهادها، یکی از برنامه‌های نادرست انجام می‌شود ببینیم اول تقصیر خودمان بوده یا تقصیر آن‌ها بوده، اگر تقصیر آن‌ها بوده به آن‌ها تذکر بدهیم، نماینده‌ی ما هستند، آن‌ها از ما که بالاتر نیستند ما نماینده‌شان کردیم و گذاشتیم‌شان آنجا، باید به آن‌ها تذکر بدهیم آقا این راهت درست نیست، این حرکت درست

نیست، یا یکی از آن‌ها یا همه‌شان اگر یک وقتی حتّی به اصطلاح شورای نگهبان اشتباه کرد به آن‌ها تذکّر بدهیم، آن‌ها را ما تعیین کردیم و بعد می‌رسد به ولی فقیه، ولی فقیه را ما تعیین کردیم، به ما خدای تعالی و دین را گفته کسی باشد «صَائِنًا لِنَفْسِهِ، حَافِظًا لِدِينِهِ، مُخَالِفًا عَلَى هَوَاهُ، مُطِيعًا لِأَمْرِ مَوْلَاهُ»^{۱۷} حالا شماها، یا خبرگانِ شماها ایشان را تعیین کرده، این شخص را تعیین کرده، حالا یک اشتباهی هم اگر می‌کند شما باید آنجا دیگر اشتباه را ندیده بگیرید در مقابل آن همه ارزشی که ممکن است وجود داشته باشد.

۱۷ - وسائل الشیعه، ج ۲۰، ص ۱۶، باب ۴، ح ۳۳.

پس این ولایت که ولایتِ مطلقه هم هست، در شرع، حالا من این حرف‌ها را که من می‌زنم می‌دانم یک عده‌ای نِق نِق می‌زنند ولی دو دوتا چهارتا است و اگر کسی غیر از این را بگوید بداند تزکیه نفس که نکرده هیچ شاید از صراط مستقیم هم خارج باشد، غیر از این حرفی نیست، کار دیگری نمی‌شود کرد و باید حتماً ما، حتّی آن جمله‌ای که در خانه تنها می‌نشینیم و یا با یک دوستان می‌نشینیم و یک ایرادی به مثلاً به ولی فقیه می‌گیریم و تضعیفش می‌کنیم این کار بسیار غلط است؛ و این را باید بدانید و به هیچ وجه هیچ کس حقّی ندارد که به ولی فقیه کوچک‌ترین توهینی بکند،

کوچک‌ترین جسارتی بکند کاری که خلاصه او را تضعیف بکند چون تضعیف او مساوی است با تضعیف دین و در هفته‌ی گذشته گفتم: «هذا ما افتی به المفتی و کلّ ما افتی به المفتی» که منظور از «افتی به المفتی»، مُفتی مبسوط الید واقعی بعد از انقلاب پیدا شده در مملکت ما، «کلّ ما افتی به المفتی فهو حکم الله فی حقّی» حکم خدا است «و من رادّ علیهم کالرّادّ علینا» کسی که آن‌ها، مسئله را، یعنی حرف آن‌ها را ردّ کند، ائمه اطهار علیهم السّلام فرموده‌اند: ما را ردّ کردند.

امیدواریم ان شاءالله خدای تعالی ولایت‌ها را به اشخاص
مختلف بعد از ذات مقدّس پروردگار در کروی زمین دارند
شناخته باشیم و این ولایت‌ها را بپذیریم و این ولایت‌ها را در
هر حال متوجّه‌ی آن باشیم و کوچک‌ترین بی‌محبتی نسبت
به این ولایت‌ها چه ولایتِ مؤمن بر مؤمن باشد، چون ولایتِ
مؤمن بر مؤمن گاهی این طوری است که مثلاً فرض بفرمایید
من یک امر به معروفی و نهی از منکری می‌کنم شما را، شما
ممکن است با دشمنی برخورد با او کنید، بگویید: چرا به من
توهین کرد؟! چرا به من امر به معروف و نهی از منکر کرد؟! این
ولایتِ مؤمن را بر خودتان قبول نکردید و ولایتِ شما هم بر او

نیست و مشمول این آیهی «وَالْمُؤْمِنُونَ وَالْمُؤْمِنَاتُ بَعْضُهُمْ
أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ»^{۱۸} نمی‌شوید. بنابراین ولایتِ مؤمنین را به همان
حدّی که خدا تعیین کرده قبول کنید، ولایتِ ولی فقیه را به
همان حدّی که خدا تعیین کرده باید بپذیرید، و ولایتِ ائمّه‌ی
علیهم‌السّلام را هم که آن را هم خیلی خیال می‌کنیم
می‌پذیریم که آن را کمتر از همه پذیرفتیم متأسّفانه، آن را هم
ان شاء الله اهل ولایت بشویم و بپذیریم و بر سر همه‌ی این
وُلاتِ خدای تعالی ولی است، «اللّٰهُ وَلِیُّ الَّذِیْنَ آمَنُوا»^{۱۹} این مال
ولایت عام و ولیّ «أَشْهَدُ أَنَّ عَلِیّاً وَلِیُّ اللّٰهِ» این است که در اذان

۱۸ - سوره توبه، آیه ۷۱.

۱۹ - سوره بقره، آیه ۲۵۷.

می‌گویند حتماً بگویید: «أَشْهَدُ أَنَّ عَلِيًّا وَلِيُّ اللَّهِ» الله، ولی
 امیرالمؤمنین است و امیرالمؤمنین هم ولی خدا است و
 ان شاء الله مولای همه خدا را بدانیم، وقتی در یکی از جنگ‌ها
 کفار آمدند و گفتند: «إِنَّ لَنَا الْعُزَّى وَ لَا عُزَّى لَكُمْ» برای ما عُزَّى
 هست یعنی بُت عُزَّى را ما داریم که آورده بودند هم در
 خدایشان را هم در جنگ، ولی شما عُزَّى ندارید، پیغمبر اکرم
 صلی الله علیه و آله فرمود: «اللَّهُ مَوْلَانَا وَ لَا مَوْلَا لَكُمْ»^{۲۰} ما مولا
 داریم، ما خدا مولای ما است و شما مولا ندارید. «وَ صَلَّى اللَّهُ
 عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ الطَّاهِرِينَ»

۲۰ - کامل، ابن اثیر، ج ۲، ص ۱۶۰.

«نسئلك الله و ندعوك بأعظم اسمائك و بمولانا
صاحب الزمان يا الله، يا الله، يا الله، يا الله و يا الله و يا الله»
خدایا! به آبروی امام زمان فرج آن حضرت را برسان، ما را از
بهترین یاران و اصحابش قرار بده، قلب مقدّسش را از ما
راضی بفرما، خدایا! دین دنیا و آخرتman را در پناه امام زمان
محفوظ بدار، پروردگارا مرض‌های روحیمان را شفا عنایت
بفرما، مریض‌های اسلام را شفا مرحمت بفرما، مریض منظور
الساعة! لباس عافیت بپوشان، امواتمان را غریق رحمت
بفرما، عاقبت مان ختم بخیر بفرما.

